

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

چشم انداز دگرگون شوندهء اصلاح طلبی

دو جریان موازی اما ناهمسو در داخل و خارج کشور در حال شکل گرفتن و مشخص شدن اند. در داخل - در همان زمین سیاسی منحصر شده به اصول گرایان - اختلافات درون گروهی هر روز حالت حادثری بخود می گیرد. همپیمانان دو سال پیش تیم احمدی نژاد - مشائی اکنون بصورت معاند و مخالف آن عمل می کنند و آماده اند تا در اولین فرصت حتی تا سر حد بی کفایت خواندن و معزول کردن احمدی نژاد نیز پیش بروند. در خارج نیز پیدایش همین شقاق را می توان در میان اصلاح طلبان مشاهده کرد.

esmail@nooriala.com

این روزها تفاوت چشم انداز سیاسی خارج کشور با داخل بشدت در حال عمیق تر شدن است، بخصوص که هرچه از نفوذ و حضور اصلاح طلبان مذهبی در داخل کشور کاسته می شود حضور و تلاش روز افزون آنان در خارج کشور بیشتر به چشم می خورد؛ بطوری که هر چه به انتخابات مجلس در اسفند ماه سال جاری نزدیک تر می شویم فضای سیاسی داخل کشور را بیشتر در انحصار «اصول گرایان» یافته (با این توجه که این نام ها، اساساً، جز برای تمییز جناح های مختلف از هم دارای معنای دیگری نیستند) و «اصلاح طلبان» را دیگر همآوردی با آنان نمی بینیم. حال آنکه در خارج کشور اغلب جناح های سیاسی غیر مذهبی در حالتی از سکوت و انتظار به سر می برند و عناوین خبری نیز هرچه بیشتر در اختیار اصلاح طلبانی است که، علیرغم میل شان به اینکه خود را همچنان «نیروئی داخل کشوری» بشناسانند، بصورتی طبیعی و در برابر سرکوب استبداد، به «خارج کشور» نقل مکان کرده و می کوشند تا این فضا را در انحصار خود بگیرند.

در این راه عوامل متعددی نیز به آنها یاری می رساند. اصلاح طلبان از سال ها پیش در تصرف رسانه ها و دانشگاه ها و ایجاد لابی های گوناگون در خارج کشور کوشا بوده اند - ابتدا با استفاده از رانت دولتی که بی دریغ در اختیارشان بود، و اکنون با تکیه بر منابع مالی گوناگونی که به هنگام در قدرت بودن به خارج منتقل کرده اند. آنها از حمایت احزاب گوناگون سیاسی خارج کشور - که، اگر روانشناسانه درباره شان قضاوت کنیم، خود را فاقد پایگاه مردمی در داخل کشور می یافتند یا می دانستند - نیز برخوردار بوده و هستند. این حمایت خود را در همهء مقاطع مربوط به انتخابات های حکومت اسلامی، و نیز در جریان جنبش سبز، در قامت برسمیت شناختن قاطع رهبری موسوی - کروبی، نمایان ساخته است. یعنی، جدا از جریانات به اصطلاح چپی همچون حزب توده و شاخه ای از اکثریتی ها، و نیز ملی - مذهبی های مقیم خارج، می توان از حزب مشروطهء پادشاهی خواه گرفته تا اتحاد جمهوری خواهان ایران نیز یاد کرد، که همواره نه تنها در تحریم انتخابات های حکومت اسلامی شرکت نکرده و همگان را به شرکت در آنها تشویق کرده اند (و رندانه شورش اعتراضی و غافلگیرانهء مردم در برابر تقلب در انتخابات را هم به حساب سیاست تشویقی خودشان واریز کرده اند) بلکه از ابتدا کوشیده اند رهبری جنبش سبز را نیز منحصرأ به محور موسوی - کروبی نسبت داده و هرگونه نهادسازی سیاسی در برابر آنها را در حکم «تضعیف جنبش سبز» قلمداد کنند. حتی در همین زمینهء اخیر، آنها که خود را با نام «اتحاد برای سکولار - دموکراسی در

ایران» مشخص می کنند نیز دست کمی از آن بقیه ندارند و، به بهانه «حمایت از همهء جنبش سبز» در برابر «حمایت از بخش سکولار - دموکرات جنبش سبز» موضع گرفته و می کوشند تا در راه نهادسازی های سیاسی در خارج کشور سدسازی کنند. بنابراین، می توان گفت که اصلاح طلبان به خارج آمده، «خارج کشور» را سرزمینی بی صاحب یافته اند که می توان در آن خیمه و خرگاه بپا کرد و بزودی همهء گستره اش را در اختیار خود گرفت. مثلاً هم اکنون آقایان اردشیر امیرارجمند و مجتبی واحدی بعنوان نمایندگان آقایان موسوی و کروبی در خارج کشور مشغول سامان بخشی به اصلاح طلبان خارج اند؛ در حالیکه، دوشادوش آنها و مقدم بر آنها، محور مهاجرانی - کدیور نیز برای خود دستگاه و تشکیلاتی دست و پا می کند و تکلیف تشکیلاتی چند تنی از اصلاح طلبان سرشناس، همچون آقایان سازگارا و سروش و گنجی و اشکوری، نیز هنوز روشن نیست. چهره های مایل به اصلاح طلبی مذهبی اما متظاهر به سکولار بودن هم در این میان هستند که آتش بیار معرکه اند و می خواهند بعنوان عامل مؤلف عمل کنند. در عین حال دو جریان موازی اما ناهمسو نیز در داخل و خارج کشور در حال شکل گرفتن و مشخص شدن اند. در داخل - در همان زمین سیاسی منحصر شده به اصول گرایان - اختلافات درون گروهی هر روز حالت حادثری بخود می گیرد. همپیمانان دو سال پیش تیم احمدی نژاد - مشائی اکنون بصورت معاند و مخالف آن عمل می کنند و آماده اند تا در اولین فرصت حتی تا سر حد بی کفایت خواندن و معزول کردن احمدی نژاد نیز پیش بروند. در خارج نیز پیدایش همین شقاق را می توان در میان اصلاح طلبان مشاهده کرد.

نخستین تفاوت ها بین گروه مهاجرانی - کدیور با بقیه قابل مشاهده بوده است. اگر کدیور می کوشد تا، با استناد به آموزه های آیت الله منتظری، در راستای حفظ ولایت فقیه عادل و برقراری حکومت اسلام رحمانی اقدام کند، برادر همسر اش، عطاء الله مهاجرانی، حتی تا ستایش خامنه ای و ادعای «بی لکه» بودن پرونده او هم پیش رفته است. در مقابل این گروه می توان به افراد منفردی همچون گنجی و سروش و سازگارا از یکسو، و افرادی که مشروعیت خود را از اتصال به محور موسوی - کروبی می گیرند، از سوی دیگر، اشاره کرد که در چشم انداز پیش رو کمتر می توان شواهدی از همگرایی را در میان شان دید و احتمال جدائی و اعلام استقلال شان از هم روز به روز بیشتر می شود.

علل این اختلافات متعدّدند. از خودخواهی ها و خودمحوری های شخصی گرفته تا آینده اندیشی های مختلف مبتنی بر احتمال توفیق سناریوهای گوناگون، همه گونه عامل محرکی را می توان در طرح و ترکیب بندی این اختلافات مشاهده کرد. بخصوص که اگر به امر رهبری و تشکیلاتی توجه داشته باشیم هم اکنون می توان به تفاوت های بارز موجود در موضع گیری های آقایان امیرارجمند و واحدی اشاره ای قاطع تر از بقیه داشت. اگر آن یکی از جانب پدیدهء ناشناسی به نام «شورای هماهنگی راه سبز امید» فرمان یک سئانس پیاده روی دو ساعته در سکوت را می دهد، این یکی با سکوت اش مخالفت می کند؛ و اگر امیرارجمند همچنان به بند ناف قانون اساسی حکومت اسلامی چسبیده است، واحدی نشانه های بارزی از صرفنظر کردن کلی از آن را در سخنان خود عرضه می دارد.

اما، بدون شک، مهمترین عنصر تعیین کننده سیاسی در اردوگاه اصلاح طلبان خارج کشور خود معضل «قانون اساسی حکومت اسلامی» است که، به نظر من، مآلاً هم به پیدایش دو اردوگاه مختلف خواهد کمک خواهد کرد؛ یکی از آن اصلاح طلبانی که همچنان راه اصلاحات را می پیمایند و قصد کار کردن مواد مغفوله قانون اساسی را دارند و می خواهند تا حکومت اسلامی را از طریق تغییر قانون اساسی آن اصلاح کنند (البته بی آنکه بتوانند مشخص سازند که کجای این قانون را می خواهند یا می توانند تغییر دهند) و، دیگری، از آن اصلاح طلبانی که روز به روز از کل این قانون اساسی دل می کنند و حقانیت، اصالت و ضرورت وجود حکومت اسلامی مبتنی بر آن را زیر سؤال می برند.

طبعاً، با توجه به افراطی تر شدن رورافزون حاکمان اسلامی در سرکوب و سانسور و آدمکشی، و بخاطر وجود مسلط محیط آزاد و باز خارج کشور، این اصلاح طلبان نومید شده از اصلاح حکومت اسلامی طبعاً ناچارند که به نوعی حکومت غیرمذهبی (مثلاً دموکرات و یا سکولار - دموکرات) بیاورند. این روندی است که پیش از قدرت رسیدن خاتمی بوسیله کسانی همچون دکتر سروش و اکبر گنجی آغاز شده بود، هم اکنون کسانی همچون فاطمه حقیقت جو، موسوی خوئینی ها و محمد تهوری در لبه آن ایستاده اند، و به زودی هم یقیناً شاهد آن خواهیم بود که خیل اصلاح طلبانی مایوس از اصلاح پذیری نظام به این اردوگاه می پیوندند.

این واقعیات می تواند برای مخالفان حکومت اسلامی خبر خوشی باشد اما، متأسفانه، «محافظه کاری» همیشه حاکم بر اصلاح طلبی موجب آن شده است که این گروه هنوز نامی مستقل از «اصلاح طلبی» برای خود انتخاب ننموده و به صراحت پایان اصلاح طلبی خویش را اعلام نکرده باشند و، در نتیجه، هر نوع حمله و انتقادی به اصلاح طلبی و اصلاح طلبان را متوجه خود بدانند و نسبت به آن حساسیت و در کار جدا شدن خود تردید نشان دهند.

اما، شاید، دلیلی واقعی تر از این هم برای این «محافظه کاری» وجود داشته باشد و آن، از نظر من، چیزی نمی تواند باشد جز دل نكندن از فکر «اسلام سیاسی» یا «سیاست آغشته به مذهب». به عبارت دیگر، اینگونه اصلاح طلبان مایوس از اصلاح پذیری «حکومت اسلامی فعلی»، هنوز نمی توانند بپذیرند که می توان به «عالم سیاست و حکومت» از پشت «عینک مذهب» نگاه نکرد. دلیل این امر روشن است: برای آنان مذهب، علاوه بر تنظیم امر آخرت، سرچشمه عادات و آداب و آئین های گریز ناپذیر اجتماعی شان نیز هست و آنان تنها در جامعه ای احساس راحتی می کنند که بر اساس این همه بوجود آمده و بگردد، و نمی خواهند بپذیرند که می توان در جامعه ای زندگی کرد که آنها آزاد باشند تا شعائر و ارزش های خود را رعایت کنند اما همسایه شان هم آزاد باشد که چون آنان نیاندیشد و رفتار نکند. در واقع، یک معنای «مذهب سیاسی» آن است که مذهب یون می خواهند از قدرت تحمیل گر حکومتی استفاده کنند تا ارزش های خود را بر کل جامعه مستولی ساخته و یک «جامعه اسلامی» بوجود آورند. هم اکنون و در همین «خارج کشور» هم شاهد آنیم که آنها حتی از تحمل حضور دگراندیشان و دگر زیستان در رسانه های خود ابا دارند و، اگر دست شان برسد، می خواهند جامعه خارج کشور را هم حتی المقدور «اسلامی» کنند. آنها متوجه این نکته نیستند که جامعه محل سکونت شان (مثلاً)

«جامعه مسیحی» نیست بلکه «جامعه باز»ی محسوب می شود که در آن «آزادی» و «تنوع» دو روی یک سکه اند. برآستی که اگر «میل به تحمل» نبود چرا گروهی از مسلمانان علاقمند باشند که بعنوان یک «گروه مسلمان» دست به فعالیت سیاسی بزنند و حتی به هنگام بروز اختلافات درون گروهی بکوشند تنوع سیاسی احزاب مختلف را در زیر سقف تنگ مسلمانی خود پیاده کنند؟ اگر میل به تحمل نبود چرا مسلمان حتماً باید با مسلمان کار سیاسی کند؟

باری، بنظر من، ما روز بروز شاهد فربه شدن و تبدیل شدن جمع اینگونه اصلاح طلبان بریده از اصلاح طلبی به یک «نیروی اکثریت» خواهیم بود، اکثریتی که دریافته است دیگر امیدی به رژیم ولایت فقیه و اجرای بی تنازل قانون اساسی آن وجود ندارد و اگر «اسلام سیاسی» بخواهد که (خوشحیالانه) در آینده ایران جایی برای خود داشته باشد باید دارای تشکیلاتی ویژه و جدید شود.

بدینسان، جماعتی که سی و دو سال است در ایجاد و استدام حکومت اسلامی در ایران شراکت فعال داشته و پنج سالی است که میدان را به رقبای خود باخته است، می اندیشد که می تواند، هم در خارج کشور و هم در آینده ایران، همچنان نقش اصلی را خود در دست داشته باشد. به همین دلیل می کوشد تا در هر رویارویی و گفتگویی «دست بالا» را داشته و خود را همچون مرکز عالم سیاست ایران نشان دهد. من فکر می کنم که در روند شکل گیری ائتلاف های سیاسی آینده برای مقابله با حکومت اسلامی نیز همین «اصلاح طلبان سابق» (نامی که ناگزیریم تا اطلاع ثانوی و تصمیم گیری خودشان، آنان را بدان بخوانیم) توقع خواهند داشت که مرکز و نیروی برتر باشند و حتی ممکن است تا آن حد پیش بروند که بخواهند بدون شراکت دیگر نیروهای سیاسی دست به نهاد سازی هائی همچون تشکیل «کنگره ملی» و «آلترناتیو» بزنند؛ بخصوص که بطور سنتی عادت کرده اند که از حمایت نیروهای غیر مذهبی (مثلاً، سکولار؟) خارج کشور نیز برخوردار بوده و قادر باشند که از میان اعضاء برخی شعبه های فرصت طلب جبهه ملی، ملی - مذهبی ها، و حزب دچار پریشانی مشروطه گرفته تا شاخه اکثریتی فرخ نگهدار و بخش وابسته به آن در اتحاد جمهوری خواهان پارگیری کنند.

اما نباید از نظر دور داشت که در این میانه یک «عنصر مهم تاریخی» نیز وجود دارد که همواره امکان توفیق یا شکست هر نیروی سیاسی را رقم می زند و می توانیم آن را با نام «بهنگامی» و یا «نابهنگامی» (بسته به متنی که در نظر داریم) بخوانیم؛ پدیده ای که، به شهادت تجربه های تاریخی بسیار، همواره ضامن موفقیت و یا شکست تشکل های سیاسی بوده است. در اینجا هم، اگر بپذیریم که عمر حکومت اسلامی موجود از یکسو، و عمر حکومت های ایدئولوژیک، از سوی دیگر، کلاً و در سطح جهان امروز رو به پایان است آنگاه در می یابیم که تفکر مبتنی بر آفرینش حکومت های جدید مذهبی و ایدئولوژیک، در انواع مختلف شان، نیز یک تفکر «نابهنگام» است که با روح خواسته های غالب بر زمانه نمی خواند و پیشاپیش ورشکسته به تقصیر است.

توجه کنیم که «نابهنگامی» خود پدیده ای سکولار (به معنی زمانمند) است و در نتیجه نمی توان ادعا کرد که تاریخ حکومت ایدئولوژیک «برای همیشه» به پایان رسیده است. چنین ادعائی از جمله

ادعاهای مضحک فوکویامائی محسوب می شود. اما در این شکی نیست که در بخش عمده ای از جهان تصور حکومت مذهبی یا ایدئولوژیک، تا مدت ها، تصویری نابهنگام محسوب خواهد شد.

در این صورت می توان چنین تخمین زد که کوشش های آن دسته از «اصلاح طلبان سابق» که همچنان خود را «نیروهای سیاسی مذهبی» می دانند و می خواهند زیر چتر تشیع اثنی عشری حکومت فعلی را منحل کنند و، با تشکیل کنگره ملی و ایجاد آلترناتیو، حکومت جدیدی را بر پا دارند که قانون اساسی اش شباهتی با قانون اساسی مشروطیت، با متمم های ضد دموکراتیک و مذهب رسمی اش، داشته باشد، کوششی نابهنگام و، در نتیجه، عقیم خواهد بود.

توجه داشته باشیم که در اینجا من صرفاً نظر و تفکر خود را در این مورد عرضه می کنم و به این امر واقفم که اصلاح طلبان بر این پای می فشارند که اکثریت مردم ایران مذهبی بوده و خواهان نزدیکی حکومت و مذهب هستند و در نتیجه نمی توان آنها را آماده یک حکومت غیرمذهبی دانست؛ بدین معنی که معتقدند خواستاری یک حکومت اسلامی، بگیریم از نوع رحمانی، امری «نابهنگام» نیست. در این مورد نه من آماری در دست دارم و نه اصلاح طلبان. اینکه آنها (بر خلاف دو سال پیش، و هنوز) قادرند میلیون ها انسان ایرانی را به خیابان آورند و سکولارها در این مورد عاجزند به دو دلیل قابل تردید است. نخست اینکه مردمی معترضی که دو سال پیش به خیابان آمده و رهبران مذهبی جنبش سبز آنها را به خانه هاشان برگردانده اند دیگر به این آسانی ها به دعوت اصلاح طلبان لبیک نخواهند گفت، چنانکه فراخوان های بی اثر «شورای هماهنگی راه سبز امید» درستی عملی این نظر را ثابت کرده است. دو دیگر اینکه سکولار - دموکرات ها هنوز دارای مرکزیت منسجمی نیستند که بخواهند برای تظاهرات و نافرمانی فراخوان بدهند و لذا این مورد هنوز ناآزموده مانده است و نحوه تأثیرگذاری آن را تنها آینده است که «می تواند» نشان دهد. با این همه، از «نقل» که بگذریم، چیزی هم به نام «عقل» (که پایه هر اجتهادی ست) وجود دارد و در نزد من این عقل (هرچند منفصل و مجرد) چنین می گوید که مردمی زندگی کرده تحت ستمی سی و دو ساله صرفاً به خیابان نمی آیند و مورد شکنجه و تجاوز قرار نمی گیرند و کشته نمی دهند تا همین حکومت اسلامی را «تعمیر» کرده، اصول مغفوله قانون اساسی اش را فعال نموده، و جامعه خویش را به «دوران طلایی امام راحل» برگردانند.

باری، چه بهنگام و چه نابهنگام، پدیده ای به نام «اصلاح طلب سابق» در حال تکوین و اعلام حضور است و نمی توان ظهور و اثرش را در حال و آینده نادیده گرفت. پس نابجا نیست که اندکی هم به ویژگی های آن بپردازیم. در این مورد برخی از صاحب نظران برای تعیین ویژگی های یک «اصلاح طلب سابق» بر این عقیده اند که بهترین معیار «عدول آنان از قانون اساسی حکومت اسلامی» است، چرا که اگر او این قانون را غیر قابل اصلاح می داند خودبخود خواستار انحلال حکومت برآمده از آن نیز هست. اما، بنظر من، چنین معیاری دارای کاستی های مهمی است. مثلاً باید آگاه باشیم که هیچگونه تضمینی وجود ندارد که این «عدول کنندگان» خواستار حذف هرگونه شرایط مذهبی در قانون اساسی جدید نیز باشند و، به عبارت دیگر، مطالبه شان بر حول استقرار یک حکومت سکولار - دموکرات منظم شود.

لذا، به نظر من، سکولار - دموکرات ها باید در جستجوی معیاری عام تر، بهنگام تر، و مشخص تر باشند تا بتوانند از طریق آن یک «اصلاح طلب سابق و انحلال طلب کنونی» را از بقیه «اصلاح طلبان سابق» جدا کنند. و، به نظر من، چنین معیاری نمی تواند چیزی جز اعتقاد و التزام به یک قانون اساسی سکولار و مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد؛ قانونی اساسی که مذهب رسمی ندارد و ملتزم به هیچ امر آسمانی و ایدئولوژیک نیست و آحاد ملت را به مؤمن و کافر تقسیم نمی کند، برای هیچ قشری امتیاز ویژه قائل نمی شود، و مردم با هر عقیده و ایمان و کفری در برابرش متساوی الحقوق اند. این تنها راه حل بازشناخت اصلاح طلب سابق جدا شده از اسلامیسیم و جدا نشده از آن است. 32 سال تجربه حکومت اسلامی در ایران، و نیز تجربه بقدرت رسیدن نیروهای مذهبی در ترکیه، هر دو نشان از آن دارند که اسلامیسیم (مذهب زدگی سیاسی) بیماری خطرناکی است که به این آسانی ها دست از سر بیمار بر نمی دارد و در هر بیمارستانی نیز مداوای آن موجود نیست. رهائی از چنگ این بیماری نیز دارای مراحل مختلفی است و باور به «مدارا» و «تکثر» و «آزادی» و «قوانین انسانمدار زمینی» و «دموکراسی» برخی از «هفت شهر» طی این روند مداوا محسوب می شوند و باید اذعان کنیم که بیماران ایدئولوژی زده وطن ما هنوز از خم کوچه نخستین شهر اول نیز عبور نکرده اند. اما اصلاح طلبان سابقی که «عملاً» و بصورتی «باور پذیر» به معیار اعتقاد به سکولاریسم مبتنی بر اعلامیه حقوق بشر معتقد باشند مسلماً از مرز اصلاح طلبی که سهل است، از مرز اسلامیسیم نیز عبور کرده و به واقعیت متکثر زندگی اجتماعی، که کرامت انسان تنها در ظل آن معنا می یابد، پی برده اند. این گروه در واقع از سفری تلخ در کوره زار دهشت حکومت مذهبی برگزشته و به آغوش ملت بازگشته اند و اگر در عمل نشان دهند که به آنچه می گویند معتقد و وفادارند، بی شک هیچ کس نمی تواند در بروی آنها ببندد و شجاعت شان را با «خسته نباشید»ی از سر صدق پاسخ نگوید.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>